نگاهى تطبيقى به رابطه دين و اخلاق‏

از ديدگاه امام خمينى و دانشمندان غربى‏

قسمت اوّل‏

ناظر حسين زكى‏

چكيده‏

موضوع رابطه دين و اخلاق نخستين بار در آثار دانشمندان مغرب زمين مورد بحث واقع شده، هر چند كه موضوعات آن به طور غير منسجم نظير بحث حسن و قبح عقلى در آثار دانشمندان مسلمان نيز وجود داشت، ولى به طور منسجم تحت عنوان رابطه دين و اخلاق در نيم قرن اخير مطرح شده است. نظريه‏هاى متفاوتى در باره رابطه دين و اخلاق وجود دارد مانند استقلال دين و اخلاق از يكديگر، تباين دين و اخلاق، نظريه استنتاج اخلاق از دين. با بررسى تطبيقى نظريه امام خمينى و دانشمندان غربى خواهيم ديد كه در موارد زيادى ميان انديشه امام خمينى و نظريه‏هاى مطرح در فلسفه غرب تمايز و اختلاف وجود دارد.

مقدمه‏

نيك زيستى از آغاز تاكنون از مهم‏ترين آرمان‏هاى انسان‏ها بوده است. افراد بشر با داشتن گرايش‏هاى متفاوت اعتقادى و فرهنگى همواره براى تامين سعادت سعى و با هر گونه عوامل تهديد كننده آن پيكار كرده است. تجربه زندگى انسان ضرورت رويكرد به اخلاق و تهذيب را به عنوان عامل سامان بخش زندگى بارها به اثبات رسانده است. در اين عرصه نقش برازنده دين كه توصيه‏ها و فرمانهاى اخلاقى از عناصر مهم آن به شمار مى‏روند همچنان بارز و روشن است تا جايى كه از تزكيه و تهذيب به عنوان مهم‏ترين اهداف پيامبران در متون مقدس دينى به ويژه قرآن كريم ياد شده است. نقش و جايگاه اخلاق در اديان توحيدى آن چنان نمايان است كه براى هيچ پژوهشگرى ترديدى باقى نمى‏گذارد در اين كه پيامبران الهى پيام آوران سعادت و نيك زيستى براى انسان بوده‏اند. پرسش اساسى كه در اين مقاله اين است دين و اخلاق چه رابطه‏اى با يكديگر دارند؟ چه نظريه‏هايى در اين باره وجود دارد؟ نظر امام خمينى در اين باره چيست؟

گفتار اول: مفاهيم و كليات‏

الف. پيشينه‏

از نخستين زمانى كه بشر قدم به زمين نهاد مسائل اخلاقى مورد توجه قرار گرفت و پيامبران الهى به تزكيه و تكميل اخلاق مردم پرداختند(1). در آثار دانشمندان مسلمان نظير اخوان الصفا (قرن چهارم هجرى) و ابن مسكويه (متوفاى 421 ق) مسائل اخلاقى به تفصيل مورد بحث قرار گرفته است. فيلسوفانى مانند افلاطون، ارسطو و سقراط نيز به آن پرداخته‏اند. موضوع رابطه دين و اخلاق نخستين بار در ضمن مباحث فلسفه دين در آثار دانشمندان مغرب زمين مورد بحث واقع گرديد ولى موضوع نگاهى تطبيقى به رابطه دين و اخلاق از منظر امام خمينى و دانشمندان غربى به طور مستقل مورد بحث قرار نگرفته است.

ب. ضرورت و اهميت‏

اهميت اخلاق از غايت و نتيجه آن پيداست. تعادل روابط و سعادتمندى انسان هدف و غايت اخلاق است(2). تكميل مكارم اخلاق از اهداف مهم انبيا به خصوص حضرت محمد - صلى اللَّه عليه وآله - است تا جايى كه فرمود: «بعثتُ لاتمم مكارم الاخلاق.»(3) بحث رابطه دين و اخلاق از اين حيث مهم است كه مى‏بايست روشن شود دين چه نقشى در رشد و شكوفايى اخلاق انسان‏ها دارد و تا چه اندازه مى‏تواند به زندگى انسان تعادل ببخشد؟ آيا خاستگاه اخلاق دين است يا آن كه اخلاق هيچ ارتباطى با دين ندارد؟ در اين رابطه دانشمندان غربى و امام خمينى به عنوان مصلح معاصر چه ديدگاهى در خصوص رابطه دين و اخلاق دارند؟ روشن نمودن ديدگاه امام كه دغدغه سعادت انسان معاصر را داشت نيز اهميت خاصى به موضوع مى‏دهد.

ج. هدف‏

هدف در اين مقاله روشن نمودن رابطه دين و اخلاق از ديدگاه امام خمينى با نگاهى تطبيقى به ديدگاه هايى است كه در ميان دانشمندان غرب وجود دارد.

د. تعريف واژگان‏

1 - اخلاق‏

واژه اخلاق جمع خلق به معناى خوى، سرشت، سجاياى خوب زشت و فرومايگى است و به مفهوم صفت‏هاى پايدار روحى و باطنى آمده كه در نفس انسانى رسوخ پيدا كرده و به عنوان ملكه براى نفس درآمده است به گونه‏اى كه افعال خوب يا بد بدون نياز به تفكر و انديشه به آسانى از او صادر مى‏شود(4). بنابر اين كسى داراى خلق سخاوت است كه صفت بخشش در او پايدار باشد. همچنين كسى كه صفت رذيله در نفس او راسخ و پايدار باشد داراى خلق رذيله است.

معناى اصطلاحى‏

اخلاق در اصطلاح فيلسوفان و دانشمندان علم اخلاق داراى معانى متفاوتى است كه مهم‏ترين آنها عبارتند از:

يك. صفت راسخه و پايدار نفسانى‏

اخلاق، ملكه و حالت پايدار نفسانى است كه بدون تفكر و تامل آدمى را به انجام كارى بر مى‏انگيزاند. اگر اين صفات پايدار نفسى موجب صدور افعالى شود كه از منظر عقل و شرع نيك تلقى گردد اخلاق نيك ناميده مى‏شود و اگر زشت و ناروا تلقى شود به آن اخلاق زشت گفته مى‏شود(5).

دو. مطلق صفات نفسانى‏

گاهى مراد از اخلاق هر گونه صفت و حالت نفسانى است كه سبب صدور كارهاى خوب يا بد مى‏شود، چه آن صفت به صورت ملكه و پايدار باشد و چه به صورت غير پايدار و چه از روى تامل و انديشه از انسان صادر شود و چه بدون تامل و انديشه(6).

سه. فضايل اخلاقى‏

گاهى اخلاق فقط در مورد فضايل اخلاقى و اخلاق پسنديده و نيك به كار مى‏رود. به عنوان مثال اگر گفته شود احسان كار اخلاقى است؛ عفت، عفو، دوستى، راستى وفا، گذشت، نيكى در برابر بدى و خدمت به نوع بشر فعل اخلاقى است يا بخل، حسد، دروغ گويى، سخن چينى، رفتار منافى عفت عمل غير اخلاقى است در اين صورت منظور از اخلاق تنها فضيلت است(7).

چهار. نهاد اخلاقى زندگى‏

گاهى اخلاق به مفهوم نهاد اخلاقى زندگى در عرض مسائلى مانند هنر، علم، حقوق و دين قرار دارد(8).

پنج . نظام رفتارى حاكم بر افراد

گروهى اخلاق را به معناى نظام رفتارى گروهى از انسان‏ها به كار برده‏اند، مثل اخلاق نازى؛ يعنى نظام رفتارى مورد پسند نازى‏ها؛ اخلاق مسيحى؛ يعنى نظام رفتارى مسيحيان(9).

2- دين‏

دين در اصل به معناى جزا، پاداش، انقياد، خضوع، اطاعت و پيروى از فرمان آمده است(10). در عرف قرآن و اصطلاح مذهبى و دينى عبارت است از سنت اجتماعى و مجموعه عقايد، قوانين و آداب حيات و زندگى كه پيروى از آن ضامن صلاح و سعادت دنيا و آخرت است(11) و به مجموعه عقايد، اخلاق، قوانين و مقرراتى اطلاق مى‏گردد كه نقشى در جامعه و پرورش انسان‏ها داشته باشد.(12) دين مجموعه عقايد، باورها و قوانين عملى است كه تنظيم اداره جامعه و اصلاح بشر را به عهده دارد و چهار نوع رابطه انسان را با خود، با خداوند با جهان هستى و با ديگران تنظيم مى‏كند. از منظر قرآن كريم، دين و آيين حقيقى اسلام است؛ يعنى تسليم شدن در برابر خدا؛ تسليم شدن در برابر تمامى معارف و احكام دين كه از مقام ربوبيت و الوهيت صادر شده است. علامه طباطبايى مى‏نويسد: اسلام يعنى تسليم بودن در برابر حق؛ تسليم شدن در برابر چيزى كه از نظر اعتقاد و عمل حق است. به ديگر، عبارت اسلام يعنى تسليم بودن در برابر بيانى كه از مقام ربوبيت در عرصه معارف و احكام صادر شده است؛ هر چند كه در شريعت انبياى گذشته از نظر كم و كيف اختلاف و تفاوت داشته باشد.(13)

دانشمندان غربى تعريف‏هاى متفاوتى از دين ارائه داده‏اند كه همه بيانگر ارائه دشوارى تعريف جامعى از دين است كه شامل همه اديان بشود، برخى با توجه به ويژگى‏هاى عامى كه در ساختار تمام اديان ممكن است وجود داشته باشد گفته‏اند: دين متشكل از مجموعه‏اى از اعتقادات، اعمال و احساسات فردى و جمعى است كه حول مفهوم حقيقت غايى سامان يافته است.(14)

گفتار دوم: رابطه دين و اخلاق‏

يكى از موضوعات و مسائل مربوط به اخلاق و فلسفه اخلاق تبيين جايگاه و ارتباط اخلاق با ساير معارف بشرى و الهى مانند دين، علم حقوق و قراردادهاى اجتماعى است. در اين بخش از مقاله رابطه اخلاق و دين مورد بررسى قرار گرفته و رابطه دين با اخلاق مشخص مى‏شود.

رابطه دين با اخلاق‏

آيا دين و اخلاق هيچ نوع رابطه‏اى با يكديگر ندارند و هر كدام مستقل و تاثيرناپذير از يكديگرند؟ آيا اخلاق مى‏تواند با قطع نظر از دين در ميان جوامع پايدار و ماندگار بماند و سبب سعادت و نيك بختى جوامع بشود؟ آيا ميان دين و اخلاق رابطه‏اى وجود دارد؟ اگر بگوييم كه ميان دين و اخلاق هيچ نوع رابطه‏اى وجود ندارد معنايش اين است كه اخلاق و معيارهاى اخلاقى جنبه دينى و الهى ندارند و درك معيارهاى اخلاقى بستگى به فهم و خرد و دريافت بشر دارد كه چه چيز را امر اخلاقى و چه چيز را ضد امر اخلاقى بشمارد. از اين‏كه معيار امور اخلاقى چگونگى فهم و درك احساس سعادتمندى انسان از امور است به ناچار امر اخلاقى بر اساس سود، منفعت، مصلحت و گرايش‏ها و برداشت‏هاى انسان از نيك بختى رقم مى‏خورد و امور اخلاقى حالت ثابت و پايدار ندارد. ممكن است رفتارى در يك زمان يا در جامعه خاصى پديده اخلاقى به شمار برود ولى در زمان ديگر يا در جوامع ديگر ضد اخلاقى تلقى گردد. طبق‏فرضيه عدم رابطه ميان دين و اخلاق اين سوال پيش مى‏آيد كه آيا هر دو به كلى ناسازگار و ضد يكديگرند يا با هم سازگارى دارند؟ اگر سازگارى داشته باشند در عين حالى كه دين و اخلاق مستقل از يكديگرند ممكن است يك پديده هم امر اخلاقى باشد و هم امر دينى، امّا در صورت ناسازگارى نمى‏شود يك پديده هم امر اخلاقى به شمار رود و هم امر دينى. طبق فرضيه وجود رابطه ميان دين و اخلاق اين سوال پيش مى‏آيد كه چه نوع رابطه‏اى ميان آن دو برقرار است؟ اين رابطه به سه گونه قابل تصوير است:

1 - اخلاق از دين تاثيرپذير است؛

2 - دين از اخلاق تاثيرپذير است؛

3 - هر كدام از ديگرى تاثيرپذير است.

درتصوير اول اين سؤال پيش مى‏آيد كه تاثيرپذيرى اخلاق از دين حداكثرى است يا حداقلى؟ حداكثرى به اين معنا ست كه اخلاق متكى به دين و برخاسته از دين است؛ قواعد و گزاره‏هاى اخلاقى از متون دينى قابل استنتاج است؛ آن چه را كه دين امر نيكو و خير و حسن بخواند اخلاق است و آن چه را كه دين نفى كند وضد ارزش بداند امر ضد اخلاقى است، دراين تصوير اخلاق جزو دين و عين دين به حساب مى‏آيد و پديده اخلاقى هيچ گاه امر نسبى به شمار نمى‏رود. اگر در گذشته به امرى به عنوان پديده ضد اخلاقى نگاه مى‏شد در هر عصرى به عنوان پديده ضدّ اخلاقى به آن نگاه مى‏شود، همچنين اگر پديده‏اى در جامعه خاصى به عنوان ارزش و امر نيكو و اخلاقى شناخته مى‏شد در هر جامعه و قبيله‏اى به عنوان يك امر ارزشى و اخلاقى شناخته مى‏شود. حداقلى به اين معناست كه تاثيرپذيرى اخلاق از دين جزئى است نه كلى و صددرصدى. در اين تصوير، عوامل ديگر به غير از دين به كلى ناديده گرفته نمى‏شود. سنت، آداب، فطرت وجدان، عقل عملى و نظائر آن‏ها كه ارتباطى با دين ندارند نيز مى‏توانند روى اخلاق اثر بگذارند و منشأ و مايه رشد و تكامل اخلاق بشوند يا باعث سقوط آن گردند.

تصوير دوم به اين معنا است كه پديده‏هاى اخلاقى به مرور زمان تبديل به آداب و سنت شده و سرانجام به عنوان گزاره‏هاى قدسى و الهى در جوامع ظهور مى‏كنند و سبب پيدايش دين مى‏گردند و مردم به عنوان يك امر قدسى و الهى به آنها اعتقاد پيدا مى‏كنند. اين نظريه اگر طرفدارانى هم داشته باشد به يقين از ميان غير متدينان اديان الهى هستند.

در تصوير سوم كه دين و اخلاق متأثر از يكديگرند اين تصوير ناظر به منشأ پيدايش اخلاق نيست تا گفته شود منشأ دين اخلاق است و منشأ اخلاق دين، چون تقدم شى‏ء بر نفس شى‏ء لازم مى‏آيد محال عقلى است. بلكه با قطع نظر از منشا پيدايش اخلاق يا دين نظر به اين دارد كه دين و اخلاق مى‏توانند روى يكديگر اثر بگذارند؛ يعنى دين مى‏تواند باعث شكوفايى و رشد اخلاق بشود و رفتار ضد اخلاقى باعث گسترش فساد و محدوديت دين در جامعه گردد. همچنين رابطه ميان دين و اخلاق را مى‏توان اين گونه فرض كرد كه بدون دين نمى‏شود نظام اخلاقى استوار و كارآمدى وجود داشته باشد و ضمانتى براى اجراى احكام اخلاقى وجود ندارد. همچنين در حوزه اخلاق مى‏توان ادله و براهينى را براى اثبات وجود خداوند جستجو كرد.

فرضيه بارتلى در مورد رابطه دين و اخلاق‏

بارتلى از نويسندگان غربى شش نوع فرضيه را در مورد رابطه دين و اخلاق به شرح ذيل بر شمرده است:

1- اخلاق از دين قابل استنتاج است و دين از اخلاق.

در اين فرضيه اخلاق و دين عين يكديگرند؛

2 - اخلاق از دين استنتاج مى‏شود ولى دين از اخلاق گرفته نمى‏شود. در اين فرضيه اخلاق بخشى از دين است نه همه آن؛

3 - دين مى‏تواند از اخلاق گرفته شود اما اخلاق از دين استنتاج نمى‏شود. در اين فرضيه دين بخشى از اخلاق است.

در اين سه فرضيه ميان دين و اخلاق سازگارى وجود دارد؛

4 - نه اخلاق از دين گرفته مى‏شود و نه دين از اخلاق، نه آن دو عين يكديگرند و نه جزء يكديگر، هر كدام مستقل از يكديگرند ولى با هم سازگارى دارند؛

5 - اخلاق و دين هيچ كدام از يكديگر استنتاج شدنى نيست ولى تا اندازه‏اى با يكديگر سازگارى دارند نه تماماً.

6 - اخلاق و دين هيچ كدام از يكديگر استنتاج شدنى نيست و با يكديگر به طور كلى ناسازگارند(15).

رابطه دين و اخلاق در ديدگاه غربيان‏

ديدگاه غربيان را در باره دين و اخلاق به طور كلى مى‏توان به دو نظريه كلان تقسيم كرد:

1 - تباين و ضديت دين و اخلاق‏

بر اساس نظريه تباين ميان دين و اخلاق قلمرو دين جدا از قلمرو اخلاق است و قلمرو اخلاق جدا از قلمرو دين. قلمرو دين مربوط به رابطه انسان با خدا است و قلمرو اخلاق مربوط به رابطه انسان‏ها با يكديگر. برخى نيز دين را نابود كننده اخلاق معرفى كرده‏اند. نيچه به عنوان نماينده اين انديشه رهايى انسان را در مرگ انديشه‏هاى دينى مى‏دانست(16) و معتقد بود خداى مسيحى و ايمان به خدا مانع رشد و تكامل انسان است و مسيحيت موجب زبونى انسان مى‏گردد(17).

2- هماهنگى دين و اخلاق‏

بر اساس اين نظريه بين دين و اخلاق هماهنگى و سازگارى وجود دارد اعم از اين كه اخلاق مستقل از دين باشد يا برگرفته و اسنتاج شده از دين. بيشتر دانشمندان مسيحى به خصوص قبل از رنسانس معتقد به هماهنگى ميان دين و اخلاق بودند و تلاش مى‏كردند قواعد و گزاره‏هاى اخلاقى را از متون مقدس استخراج كنند(18). در اين جا به پاره‏اى از ديدگاه‏هاى طرفدار هماهنگى دين و اخلاق اشاره مى‏كنيم:

الف: گروهى از فيلسوفان نظير سقراط و رابرت آدامز علاوه بر هماهنگى ميان گزاره‏هاى اخلاقى و دينى معتقد بودند دين منشأ قواعد و گزاره‏هاى اخلاقى است(19). رابردت آدامز در صدد بود تا منشا حقيقت اخلاقى را به اراده خداوند پيوند بزند، ولى نمى‏پذيرفت كه فرد ديندار ملزم به انجام آن چيزى است كه خداوند آن را اراده مى‏كند، صرفاً به اين دليل كه اراده خداوند است. براساس نظريه او اگر خداوند حكم مى‏كرد كه ما رفتارى بى رحمانه در پيش گيريم فرد ديندار مجاز بود از انجام چنين رفتارى امتناع كند. دليل اين امر اين است كه خداوند به شرطى در خور اطاعت است كه به مخلوقات خود عشق بورزد و معتقديم كه خداوند داراى چنين خصيصه‏اى است.(20)

ب: كانت طرفدار ديدگاه هماهنگى دين و اخلاق بود. وى با آن كه معتقد به نظريه استقلال اخلاق نسبت به دين بود امّا با تأكيد بر اين نظريه كه درك و دريافت قانون و گزاره‏هاى اخلاقى مستقل از ديانت است و عقل و وجدان عملى براى فهم و شناخت معيارهاى اخلاقى كافى است، بر اين باور بود كه اعتقاد به خداوندى كه به كردارهاى نيك پاداش و به اعمال زشت كيفر مى‏دهد براى تعهدات اخلاقى امر ضرورى است.(21)

ج: بريث ويت فيلسوف و فيزيكدان معاصر انگليسى طرفدار نظريه تحويل دين به اخلاق بود و از اين رو معنادارى گزاره‏هاى دينى و اخلاقى را در حوزه عمل و كاربرد مطرح كرد و با طرح اين پرسش كه گزاره‏هاى اخلاقى و دينى چه كاربردى دارد به اين نتيجه مى‏رسد كه قواعد و گزاره‏هاى دينى با اين كه از نظر علمى قابل اثبات نيستند ولى از نظر عملى كاربرد اخلاقى دارند. او معتقد بود كه كاركرد مدعيات دينى شبيه كاركرد گزاره‏هاى اخلاقى است كه تصويرى از زندگى اخلاقى به دست مى‏دهند و انسان را به زندگى ترغيب مى‏كنند.(22)

د) برخى از طرفداران نظريه سازگارى دين و اخلاق معتقد به اتحاد ماهوى دين و اخلاق هستند؛ زيرا آنان دين را به گونه‏اى تعريف كرده‏اند كه از نظر ماهوى چندان تفاوتى با اخلاق پيدا نمى‏كند، چنان كه فوير باخ دين و اخلاق را رابطه مبتنى بر عواطف بشر دانسته(23) و مانتيو آرنولد دين را اخلاق دانسته كه احساس و عاطفه به آن تعالى مى‏بخشد(24) و در رديف اخلاق قرار مى‏گيرد. بنا براين بيشتر فيلسوفان و دانشمندان غربى طرفدار نظريه سازگارى دين و اخلاق هستند، هر چند در نحوه تعامل دين و اخلاق ديدگاه‏هاى متفاوتى دارند و برخى هم دين را تا سر حد اخلاق تنزل داده‏اند و ماهيت دين و اخلاق را يكى دانسته‏اند.

راه‏هاى كشف اخلاق متكى به دين

طبق نظريه اخلاق متكى به دين، اين پرسش پيش مى‏آيد كه دين‏داران چه گونه مى‏توانند به حقيقت اخلاق دست يابند؟ سه شيوه براى دست يابى به اين حقيقت اخلاقى پيش بينى شده است:

1 - به وسيله وحى مكتوب، نظير كتاب مقدس و قرآن كه در آنها حقايق اخلاقى ابلاغ و بيان شده است؛

2 - عده‏اى از دينداران غربى نظير توماس آكويناس معتقد به كشف حقيقت اخلاق الهى به وسيله عقل انسانى اند. از اين ديدگاه، خداوند سبحان منبع نهايى كل معرفت اخلاقى است؛ به اين معنا كه خداوند تمايز نهايى ميان حسن و قبح را تاسيس مى‏كند و انسان‏ها به گونه‏اى خلق شده‏اند كه معيار اخلاقى را كه در طبيعت متجلى شده قابليت درك آن را دارند، مثلاً ما بالطبع ميل به صيانت نفس و حفظ كودكان و نظير آن داريم. از اين اصول مى‏توان نتيجه گرفت كه خداوند صيانت نفس و حفظ كودك را توصيه مى‏كند.

نظريه‏پردازان توميستى اين قبيل تأملات اخلاقى را قابل اعتمادتر از وحى مكتوب نمى‏دانند؛ از اين رو آنان در مقام تعارض، وحى مكتوب را مقدم مى‏دارند؛

3 - پاره‏اى از دينداران غربى مدعى اند كه حقايق اخلاقى - دينى فطرى‏اند؛ به اين معنا كه شهودات اخلاقى پايه ما (مثلاً كودكان بى گناه را نبايد به قتل رساند) خود به خود تصويرى از ديدگاه اخلاقى پايه خداوند است. البته اين گونه شهوات فطرى به پاره‏اى از توضيحات بيرونى نيازمندند و به علت آن كه ما نمى‏توانيم به تمامى اصول اخلاقى دست يابيم به وحى مكتوب و عقل محتاجيم.(25)

طرفداران هر سه نظريه با اين پرسش جدى روبه رو هستند كه چرا تنوع اخلاقى در ميان طرفداران اديان يا ميان طرفداران يك دين واحد وجود دارد؟ تنوع اخلاقى در ميان دينداران اين پرسش را مطرح مى‏سازد كه كدام معيار دينى - اخلاقى بيش‏ترين شباهت را به معيار خداوند دارد؟

پاسخى كه از اين پرسش داده شده اين است:

«هم روش هايى كه دينداران براى نيل به حقيقت اخلاقى به كار مى‏گيرند، متنوع است و هم حقايقى كه مدعى نيل به آنها هستند اما دقيقاً به همان نحو كه وجود تنوع در عقايد سياسى شكاكيت يا نسبت گرايى سياسى را براى ما الزام آور نمى‏كند، وجود تنوع اخلاقى نيز ما را ملزم به پذيرش شكاكيت يا نسبيت‏گرايى اخلاقى نمى‏نمايد. هنگامى كه مى‏خواهيم اعتقادات اخلاقى مان را به مقام عمل در آوريم بايد تنوع اخلاقى را به رسميت بشناسيم و منظور كنيم، اما از اين كه فردى ديندار وجود تنوع اخلاقى را به رسميت مى‏شناسد نمى‏توان نتيجه گرفت كه وى حق ندارد ادعا كند كه حقيقتى اخلاقى وجود دارد يا منشأ اين حقيقت خداوند است يا حتى وى به اين حقيقت دست يافته است.»(26)

نقش برهان‏هاى اخلاقى در اثبات و تحكيم دين‏

از جمله موارد ارتباط دين و اخلاق نقش برهان‏هاى اخلاقى براى اثبات خداوند و تحكيم دين است؛ چنان كه بسيارى از فيلسوفان غربى براى اثبات وجود خداوند از برهان‏هاى اخلاقى استفاده كرده‏اند و از زمان كانت تا عصر حاضر تلاش‏هاى زيادى شده تا اثبات وجود بارى تعالى را بر تجربه اخلاقى انسان استوار كند. شايد كانت نخستين كسى است كه از برهان‏هاى اخلاقى براى اثبات خداوند بهره برده و پس از آن متكلمان دينى در راه اخلاقى كه كانت براى اثبات وجود ذات بارى ايجاد كرده است قدم نهاده‏اند.

ازميان انواع برهان‏هاى اخلاقى كه براى اثبات وجود خداوند اقامه شده به يك برهان اشاره مى‏شود: اگر احكام اخلاقى را به صورت امر تلقى كنيم مى‏توان از اين امر به وجود آمر استدلال كرد. اين آمر نمى‏تواند يك فرد اخلاقى - انسانى باشد؛ زيرا آن چه من امروز امر اخلاقى مى‏شمارم كه بايد به آن گردن بگذارم چه بسا فردا به آن گردن نگذارم. تكاليف اخلاقى مطلق فقط در صورتى در جامعه بشرى رخ مى‏نمايد كه خدايى وجود داشته باشد و آنها را مقرر كرده باشد. از آن جا كه من تكاليف اخلاقى مطلق و قطعى دارم لاجرم بايد خدا وجود داشته باشد. تعبير ديگر اين برهان اين است كه اگر ما قائل به وجود مرجعيت اخلاقى هستيم بايد طبق همين واقعيت قائل به وجود خداوند باشيم؛ زيرا فقط خداوند مى‏تواند آن مرجع اخلاقى را اعطا و امضا كند. ما حكم مى‏كنيم كه قانون اخلاقى مرجعيت و وثاقت خود را اعم از اين كه بعضى اراده‏هاى جزئى انسانى زمانى حاكميت و اصول آن را بپذيرد يا نه، حفظ مى‏كند. بنا براين، منبع اين مرجعيت و وثاقت بايد به كلى از اراده‏هاى انسانى بيرون باشد. از سوى ديگر مفهوم قانون اخلاقى و امر و نهى اخلاقى بدون استناد به خدا ناقص و ناتمام است؛ زيرا هر قانونى مستلزم وجود مقنن است و هر امر و نهى اخلاقى اقتضاى وجود آمر و ناهى را دارد و مسلم است كه اين آمر و ناهى و مقنن نمى‏تواند خود شخص يا ديگر اشخاص انسانى باشد بلكه قانونگذار بايد ماورا و فوق انسانى باشد. بنا براين، صرف همين اذعان به وجود قانون اخلاقى و امر و نهى اخلاقى مستلزم اذعان به توحيد و وجود خداوند است. به طور كلى نظريه‏هاى اخلاقى كه در نيم قرن اخير مطرح است اگر به نحو طبيعى منتهى به برهان‏هاى اخلاقى براى اثبات وجود خداوند نشود، حداقل ترغيب اخلاقى ناظر به توحيد است(27). بنابراين، برهان‏هاى اخلاقى به خوبى مى‏تواند در اثبات دين و تحكيم آن نقش خوبى را بازى كنند. همچنين گزاره‏هاى اخلاقى مى‏تواند نقش موثرى در ترغيب به سوى توحيد و آيين پاك زيستى داشته باشد.

رابطه دين و اخلاق بر اساس قاعده حسن و قبح افعال‏

حسن و قبح ذاتى افعال نقش بنيادين در مورد چگونگى رابطه دين و اخلاق دارد؛ همان سان كه حسن و قبح افعال در ديگر مسائل كلامى اصولى و فقهى نقش به سزايى دارد. دانشمندان مسلمان اعم از حكيمان، متكلمان، اصولى‏ها و فقيهان در حوزه‏هاى مختلف در باره قاعده حسن و قبح بحث كرده و بر اساس حسن و قبح عقلى يا شرعى به نتايج متفاوتى دست يافته‏اند.(28) بر اساس قاعده حسن و قبح اين سؤال مطرح مى‏شود كه آيا خوبى و بدى يك كار و رفتار معلول ذاتى همان كار و رفتار و در ذات آن عمل نهفته است يا معلول امر و نهى خداوند است؟

به ديگر تعبير، آيا حسن و قبح افعال با قطع نظر از هر چيز ديگر عقلى است و در حسن و قبح افعال به جز از عقل هيچ ديگر نظير گزاره‏ها و دستورهاى شرعى دخالتى ندارد يا بر عكس افعال در ذات خود هيچ گونه حسنيت يا قبحيت ندارند و آن چه كه به آنها حسنيت يا قبحيت مى‏بخشد گزاره‏هاى شرعى و دستور و نهى الهى است؟

طبق فرضيه اول، خوبى و ارزش احسان و عدالت به خاطر ارزش ذاتى و حسنيت خود عمل است با قطع نظر از دستور خداوند به احسان و نيكوكارى همچنين زشتى و قباحت بهتان ستم و دروغ به خاطر زشتى ذاتى نفس بهتان، ستم و دروغ است با قطع نظر از نهى خداوند.

طبق فرضيه دوم، خوبى و حسن احسان و عدالت به جهت امر خداوند به احسان و عدالت است نه به جهت ذات احسان و عدالت؛ همچنين زشتى و قباحت بهتان و قتل به جهت نهى خداوند از بهتان و قتل است نه به جهت ذات عمل.

عدليه معتقدند كه خرد آدمى توان درك و كشف خوبى و بدى افعال را دارد، ولى اشاعره معتقدند كه خرد آدمى ناتوان از درك و كشف خوبى و بدى افعال است.

ديدگاه‏هاى عدليه و اشاعره در مورد حسن و قبح افعال به طور گسترده در كتاب‏هاى كلامى و اصولى آمده است.(29)

بر اساس ديدگاه عدليه كه حسن و قبح افعال را عقلى و ذاتى مى‏دانند استقلال اخلاق از دين در مقام ثبوت نتيجه گرفته مى‏شود؛ به اين معنا كه يك عمل و رفتار با قطع نظر از امر يا نهى شارع يك عمل اخلاقى است؛ خوب يا بد. ولى بر اساس ديدگاه اشاعره كه حسن و قبح افعال را شرعى مى‏دانند اخلاق متكى به دين است؛ هم در مقام ثبوت و هم در مقام اثبات. به اين معنا كه يك عمل و رفتار تا زمانى كه شارع امر به خوبى و يا بدى آن نكرده متصف به عمل اخلاقى و خوب وبد نمى‏شود و خوب و بد به جهت امر و دستور شرع است.

بنابراين، اخلاق از نظر اشاعره بر اساس قاعده حسن و قبح شرعى هم از نظر ثبوت و هم از نظر اثبات جزو دين و متكى به دين است و از دين استنتاج مى‏شود.

طرح يك شبهه‏

بر اساس ديدگاه عدليه اين شبهه مطرح مى‏شود: دين و اخلاق كه مستقل از يكديگرند و هيچ نوع رابطه‏اى با يكديگر ندارند در مواردى ممكن است عملى از يك طرف اخلاقى و ارزشى باشد و از طرف ديگر ضد دينى، بر عكس، ممكن است رفتارى دينى باشد و درباره آن از طرف شرع امر و دستورى آمده باشد، ولى آن رفتار، ذاتاً قبيح و ضد اخلاقى باشد، پس بر اساس ديدگاه عدليه ممكن است در مواردى ميان دين و اخلاق رابطه تباين و ضديت برقرار شود؛ زيرا بر اساس اين ديدگاه معيار نيكى و زشتى در ذات خود افعال است و عقل قادر به كشف آن است.

درپاسخ به اين شبهه مى‏گوييم: بر اساس ديدگاه عدليه درباره حسن و قبح افعال استقلال اخلاق از دين نتيجه گرفته مى‏شود، ولى لازمه آن برقرارى رابطه تباين و ضديت ميان دين و شرع نيست؛ زيرا فطرت و سرشت انسان بر اساس فطرت و آئين خالص پروردگار است(30) و آن چه را كه شرع خواستار است فطرت و خرد سالم انسانى خواستار است و بر اساس «قاعدة كُل ما حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ(31)» رابطه محكم و ناگسستنى ميان دين و اخلاق وجود دارد؛ زيرا هم خرد انسانى حكم به نيكى احسان وزشتى بهتان مى‏كند و هم شرع و همان طور كه گزاره‏هاى دينى موافق عقل و خرد است گزاره‏هاى اخلاقى كه عقل حسن و يا قبح آن را درك كرده است موافق با خرد انسانى است.

دين، خرد انسانى را به سوى فطرت سالم انسانى هدايت و عقل را در دريافت هايش يارى مى‏كند و به تكامل و رشد مى‏رساند. از اين رو خردهاى ضعيف بسان انسان هايى كه هوش آنان مختل شده و يا بر اثر استعمال مواد مست كننده تخدير شده‏اند ناتوان از كشف و دريافت حسن و قبح اشيا هستند. بنابر اين تنها عقول سالم انسانى - آن هم به نحو قضيه موجبه جزئيه - توان كشف و فهم حسنيت و قبحيت اشيا را دارد و عقول ناقصه ناتوان است. اين ناتوانى به اين معنا نيست كه حسنيت يا قبحيت افعال، ذاتى و يا عقلى نباشد عقول تكامل يافته نيز در مواردى كه توان درك صحيح حسنيت و قبحيت اشيا را دارد با شرع ضديت ندارد؛ زيرا دريافت‏هاى خردهاى صحيح انسانى موافق با شريعت و دريافت‏هاى شريعت موافق با خرد انسانى است. بر اساس قاعده «كل ما حكم به الشرع حكم به العقل» رابطه ضديت ميان دين و اخلاق بر اساس ديدگاه عدليه برقرار نمى‏گردد.

از سوى ديگر، شريعت و دين شامل اخلاق نيز هست؛ مسائل و موضوعات اخلاقى را توضيح و توسعه مى‏دهد و به كمال مى‏رساند. شريعت با توضيح دادن مصاديق نيكى و بدى، شر و خير، عدالت وستم به دريافت‏هاى خرد كمك مى‏كند. دين نيز نقش تكاملى براى اخلاق به ارمغان مى‏آورد؛ زيرا دين براى رفتار نيك ثواب و براى رفتار بد عقاب قرار داده است. بر اساس فرموده امام على - عليه السلام - : «پيامبران الهى انسان ها را به سوى فطرت انسانى آنها هدايت كرده خردهاى آنان را بيدار مى‏كنند.»(32)

بنا بر اين وقتى گفته مى‏شود حسن و قبح افعال عقلى و ذاتى است معنايش اين نيست كه ديگر نيازى به شريعت و دين درباره رفتار آدميان نيست، چون هم حسنيت افعال ذاتى است و هم خرد آدمى توان دريافت حسنيت يا قبحيت آن را دارد. حسن و قبح افعال ذاتى است؛ يعنى با در نظر گرفتن ذات فعل با قطع نظر از هر چيز ديگر آن عمل حسنيت يا قبحيت دارد و عقل و شرع در حسنيت و يا قبحيت آن فعل موافق است. ولى اين كه مى‏گوييم حسن و قبح افعال عقلى است و عقل توان كشف آن را دارد به اين معنا نيست كه عقول ناقصه و ناتوان هم قدرت كشف آن را دارد و اگر چنين باشد نبايد عقول ناقصه در فعلى دچار خطا و تناقض و اختلاف بشود؛ در حالى كه در بسيارى از موارد مشاهده مى‏شود كه عقول آدم‏ها در باره يك رفتار در حسنيت يا قبحيت آن دچار خطا و اختلاف شده‏اند و اين دليل است كه خردهاى ناتوان و ناقص قبح و يا حسن تمام افعال را به طور صحيح درك نمى‏كنند.

اين نشان دهنده اين است كه خردها تحت تاثير محيط و شرايط واقع مى‏شوند يا بر اثر تربيت ناصحيح منفعل و منحرف و مريض مى‏گردند و در فهم و دريافت صحيح حسنيت و يا قبحيت يك رفتار دچار خطا و لغزش مى‏گردند و از مسير فطرى و طبيعى خويش خارج مى‏شوند. از اين رو، بشر نيازمند به شريعت و وحى الهى است تا در مسير دين و شريعت خردها بيدار گردد و در مسير تربيت رشد و اخلاق حسنه قرار گيرد.

نتيجه‏

على رغم نظريه تباين دين و اخلاق قدر مسلم اين است كه هيچ كس نمى‏تواند نقش دين را در حمايت و پشتيبانى از اخلاق ناديده بگيرد؛ زيرا به رغم تمام تلاش‏هاى دين ستيزى و اخلاق گريزى، دين و اخلاق از مهم‏ترين دغدعه‏هاى فيلسوفان در گذشته و حال است، حتى افراد داراى گرايشهاى الحادى خود را با اين درگير مى‏ديده‏اند و كسانى مانند نيچه، ماركس و جى. ال. مكى از نمونه‏هاى بارز اين گروه‏اند(33).

از سوى ديگر تجربه تاريخ بشرى نشان داده در جوامعى كه مردم آن از دين جدا و يا دور بوده‏اند از نظر اخلاقى يا سقوط كرده يا عقب مانده‏اند.

همچنين نقش دين در ايجاد و تحكيم پايه‏ها و گسترش فضايل اخلاقى در ميان جوامع ديندار به طور كامل بارز و روشن است.

افزون بر آن چه گفته شد بسيارى از دانشمندان علم اخلاق اذعان دارند كه دين بهترين پشتوانه براى اخلاق است و اخلاق از جهاتى مهم به دين وابسته است؛ اين وابستگى به اندازه‏اى شديد و مستحكم است كه اگر چنان چه در آينده قرار بر زوال دين باشد اخلاق نيز زوال خواهد يافت.

آنان اذعان دارند كه اين وابستگى بيش از وابستگى روان شناختى است و نمونه‏اى از ابراز چنين عقيده‏اى سخن داستايوفسكى است كه «اگر خداوند موجود نباشد هر چيزى مجاز و مباح خواهد بود.» عقيده‏اى كه در اين قرن به نحوى برجسته توسط سارتر منعكس شده است. ولى شايد مهم‏ترين دانشمند فلسفى عصر جديد كه حامى اين ديدگاه - هر چند نوعى خاص از آن - بوده ايمانوئل كانت است؛ كسى كه معتقد است خداوند شرطى ضرورى براى عقل عملى (اخلاق) است(34).

همچنين وجود اخلاق و نياز بشر به اخلاق، دليلى بر نياز به دين است.

جامعه بشرى لزوماً نيازمند اخلاق است. از طرف ديگر اخلاق مورد نياز جوامع بشرى بايد بر مبناى محكم و اساسى استوار باشد. اين نوع اخلاق تنها در سايه دين و معنويت دينى امكان‏پذير است، پس بشر همواره به دين نيازمند است(35).

نيز براساس نظريه عدليه ميان دين و اخلاق رابطه تباين و ضديت بر قرار نيست؛ زيرا دين بر اساس فطرت است و عقول آدميان نيز بر اساس فطرت سالم انسانى استوار است و دين با توضيح دادن مصداق‏هاى حسن و قبح افعال، عقل را در دريافت‏هاى صحيح از حسنيت و قبحيت اشيا كمك مى‏كند و عقول ناقصه را در دريافت هايشان يارى مى‏رساند.

ادامه دارد

پي نوشت ها:

1) ر.ك: سوره قلم (68) آيه 4؛ مسندالرضا، داود بن سليمان غازى، ص 131، بى تا، مكتب الاعلام الاسلامى، چاپ اول، 1418.

2) على - عليه السلام - : «من حسنت خليقته طابت عشرته.»؛ «آنكه خلقش نيك باشد، زندگيش گواراست.» عيون الحكم، على بن محمد واسطى، ص 443.

3) مسند الرضا، پيشين، ص 131.

4) مفردات غريب القرآن، راغب اصفهانى، ص 158؛ لسان العرب، ج 10، ص 87-86؛ صحاح تاج اللغه، تحقيق احمدبن عبدالغفور عطار، ج 4، ص 1471.

5) كيمياى سعادت، ابو على مسكويه، ترجمه طهارة الاعراق، ترجمه ميرزا ابوطالب زنجانى، ص‏57 - 58؛ المحجة البيضاء فى تهذيب الاحيا، ج 5، ص 95، جامع السعادات، محمد مهدى نراقى، ج 1 ص 21 - 24.

6) فلسفه اخلاق، محمد تقى مصباح يزدى، شركت چاپ و نشر بين الملل، 1381 ش، ص 15.

7) فلسفه اخلاق، ويليام كى فرانكنا، ترجمه هادى صادقى، موسسه فرهنگى طه، ص 28.

8) فلسفه اخلاق، ص 28؛ الاخلاق النظرية، دكتور عبدالرحمن بدوى، ص 10.

9) درآمدى به فلسفه اخلاق، آر. اف اتكينوسن، ترجمه شهرام علوى نيا، ص 16.

10) تفسير نمونه، ناصر مكارم شيرازى، ج‏2، ص‏348؛ حقوق سياسى و ساختار حكومت جمهورى اسلامى، قاسم شعبانى، ص 5.

11) تفسير الميزان، ج 6، ص 187، و ج 10، 195، قم، مؤسسه نشر اسلامى، 1402 ق.

12) شريعت در آئينه معرفت، جوادى آملى عبدالله، ص 1.

13) الميزان، ج‏3، ص 127.

14) عقل و اعتقادات دينى، مايكل پترسون و ديگران مترجم احمد نراقى و ابراهيم سلطانى، تهران، طرح نو، چ دوم، 1377، ص‏18 - 20.

15) اخلاق و دين، ويليام بارتلى، ترجمه زهرا خزعلى، پايان نامه دانشگاه تربيت مدرس، به نقل از قلمرودين، خسروپناه ص 241، قم مركز مطالعات فرهنگى حوزه علميه، 1381.

16) فلسفه دين، جان هاسپرز، ترجمه مركز مطالعات و تحقيقات اسلامى، قم، بى تا، ص 80.

17) تاريخ فلسفه، كاپلستون فريدريك، ترجمه داريوش آشورى، ج 7، ص‏393 - 394؛ تاريخ فلسفه غرب، برتراندراسل، ترجمه نجف دريابندرى، تهران، كتاب پرواز، 1371، ص‏1044.

18) تاريخچه فلسفه اخلاق ، مك انتابر، ص 232.

19) مرگ سقراط، رومانوگواردينى، ترجمه حسين لطفى، تهران، انتشارات خوارزمى، ص‏49.

20) عقل و اعتقاد دينى، ص 423.

21) فرهنگ و دين، ميرچا الياده، ص 2 و 12، طرح نو؛ فلسفه كانت، اشتقان كورنر، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمى، ص‏322.

22) عقل و اعتقاد دينى، ص 270.

23) لودويگ فوئرباخ و پايان فلسفه كلاسيك آلمان، فردريك انگلس، ترجمه پرويز بابايى، ص 47.

24) اخلاق و دين، ص 23.

25) عقل و اعتقاد دينى، ص 440 - 441.

26) همان، ص 446 - 441.

27) خدا در فلسفه، ص 97 - 98 و 80؛ تاريخ فلسفه غرب، ص 971 - 972.

28) غنيه النزوع، ابن زهره، قم، موسسه امام صادق، 1417، ص‏103.

29) غنية النزوع، ابن زهره، قم، موسسه امام صادق، 1417، ص‏25؛ كشف المراد، علامه حلى، ص‏302.

30) فاقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التى فطر الناس عليها لاتبديل لخلق الله ذلك الدين القيم و لكن اكثر الناس لايعلمون» سوره روم (30) آيه 30.

31) فوائدالاصول، تقريرات ميرزاى نايينى، قم، موسسه نشر اسلامى، 1409، ص 60؛ كتاب الشهادات (اول)، گلپايگانى، قم، دارالقرآن، 1405، ص‏77.

32) فبعث فيهم رسوله و واتر اليهم انبياه ليستادوهم ميثاق فطرته و يذكروهم منسى نعمته و يتحجو عليهم بالتبليغ و يثيروا لهم دفائن العقول» نهج البلاغه، تحقيق شيخ محمد عبده، بيروت دارالمعرفه، ج‏1، ص‏23.

33) فلسفه اخلاق، مصباح يزدى، ص 170.

34) جورج ماوردس»، ترجمه رضا اكبرى، قبسات، شماره 13.

35) درآمدى بر فلسفه اخلاق از منظر استاد مطهرى»، مسعود اميد، قبسات، شماره 13.